

متن پرسش

باسمه تعالی سری سوم از سؤالات سلوک (سؤالاتی از جلسه اول) سؤال اول استاد در ابتدای صفحه ۲۶ می‌فرمایند: «مبادی تاریخی ما در حال حاضر چیست؟ آیا نمی‌توان گفت: «ما در حال حاضر در تاریخ بی‌فکری خود به سر می‌بریم؛ چون در امور اجتماعی و سیاسی و عقیدتی، برای فکرکردن، مبادی لازم را نداریم.»؟! چرا استاد می‌فرمایند ما چنین مبادی‌ای نداریم؟! مگر حضرت امام چنین مبادی‌ای را ترسیم نکردند؟! آیا منظورشان این است که قلباً بی‌فکریم؟! این حرف درست است، اما چرا در قسمت فکر عقلی این مطلب را آورده‌اند؟! بهتر بود که این انتقاد را پس از تعریف «فکر» از منظر «عرفان» می‌آوردند. سؤال دوم استاد در اواخر صفحه ۳۰ می‌فرمایند: «مبادی فکر غرب را «بیکن» طرح می‌کند، و آن عبارت است از اندیشیدن بر روی داده‌های حسی برای تسلط بر طبیعت.» ص ۳۰ استاد، مبادی فکر غرب را «اندیشیدن بر روی داده‌های حسی برای تسلط بر طبیعت» مطرح می‌کنند. اما «اندیشیدن» که یک فعل است، نمی‌تواند مبادی (که قضیه و تصدیق است) باشد! به جمله برجسته استاد دقت کنید: «اندیشیدن» روش به دست آوردن مبادی است، آنچه در انتهای این جمله آمده غرض استفاده از این روش است، و «مبادی» تنها می‌تواند آنچه در وسط این جمله است باشد یعنی داده‌ها، البته به شرطی که منظور از داده‌ها «تصدیق» باشد نه «تصور». لذا استاد باید هنر بیکن را صحیح‌تر بیان کنند. دو احتمال به ذهن حقیق می‌رسد: احتمال اول: بهتر است بگوییم: «بیکن، مبادی علم غربی را تعیین نکرد، بلکه غرض از علوم را تعیین کرد؛ تسلط بر طبیعت.» و بیش از آن که مبادی یک علم، به آن علم و زندگی دانشمندان آن علم جهت بدهد، غرض از علم است که جهت می‌دهد؛ چرا که همین غرض است که باعث می‌شود دنبال مبادی متناسب با آن بگردیم. در این صورت، به جای شناخت یک تمدن و فرهنگ از طریق مبادی‌اش، بهتر است که از طریق غرضش آن را بشناسیم؛ چرا که همین غرض است که مبادی متناسب با خودش را پیدامی‌کند. احتمال دوم: «بیکن، مبادی علم غربی را تعیین کرد.»، آنگاه باید چند مثال از آن مبادی بزنیم. سؤال سوم استاد در خط آخر صفحه ۳۱ می‌فرمایند: «عالم غربی، یک مفهوم حصولی و انتزاعی نیست که کسی بتواند بنویسد و ما با مطالعه آن از آن مطلع شویم.»، در این راستا این سؤال مطرح می‌شود که: «مبادی عالم غرب را عقلاً باید شناخت یا قلباً؟ دومی ممکن نیست مگر این که غرب زده شویم. و اولی هم در کتاب‌ها به دست می‌آید!». سؤال چهارم سؤال: در صفحه ۳۷ درباره این که «وظیفه آقای منتظری آیا سکوت بود یا ورود در مسائل سیاسی؟»، چون وی با امام اختلاف نظر داشت و گفته بود: «من نیز یک مجتهدم و وظیفه‌ام این است که به اجتهاد خودم عمل کنم.»، استاد می‌فرمایند: «پس آقای منتظری خودش را

فقیهی در کنار امام خمینی می‌داند». اختلاف نظر داشتن با امام در یک مسأله و تفاوت تشخیص وظیفه، چرا خود را در کنار امام دیدن است؟ این حرف استاد، یا به این معنی است که: «هیچ‌کس نباید با امام اختلاف نظر حتی در تشخیص مصادیق داشته‌باشد.»، یا به این معنی است که خود را کنار امام دیدن بد نیست. آیا اشتباه آقای منتظری صرفاً عمل کردن به اجتهاد خودش بود؟ یا مشکل وی، این بود که اجتهادش خیلی خیلی پرت بود و بصیرت لازم برای شناخت جامعه را نداشت؟ شاید بهتر باشد به جای این که «خود را در کنار امام دیدن» را نتیجه «عمل کردن به اجتهاد خود» بدانیم، نتیجه «شناختن زمانه و در نتیجه اجتهادهای پرت و پلا» بدانیم.

متن پاسخ

باسمه تعالی؛ علیکم السلام: ۱- همین‌طور که می‌فرمایید از آن جهت که جامعه خود را در ذیل شخصیت امام قرار نداده گرفتار بی‌فکری است، طرح موضوع شده و سپس به آسیب‌شناسی آن پرداختیم ۲- بیکن به عنوان یک شخصیت، انعکاس غرض روح زمانه بود و بر آن اساس غرض علوم تعیین شد، پس به نظر بنده می‌توان گفت بیکن مبادی فکر غرب را تعیین نمود ۳- ما باید با مطالعه‌ی تاریخ غرب، روح حاکم بر مناسبات غرب را درک و احساس کنیم، مثل آن که پس از مطالعه‌ی کتابی متوجه روحی می‌شوید که نویسنده در صدد اظهار آن است. در این‌جا رویکر ما مهم است که در مطالعه‌ی غرب چه چیزی را دنبال می‌کنیم ۴- آقای منتظری حقیقت و جایگاه حضرت امام را که چیزی بالاتر از یک مجتهد در فقه بود ندید، چیزی که مقام معظم رهبری دیدند. موفق باشید